

زمینه‌های تاریخی تکوین فقه شافعی

غلامحسین زرگری نژاد
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

حکیده

مکاتب و مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت، به خصوص دو مکتب مالکی و حنبلی در متن مجادلات اصحاب عقل و حدیث پدید آمدند. مکتب شافعی در باب جایگاه و اعتبار عقل و رأی و حدیث در فهم دین و احکام شریعت، نه به سبک و سیاق مکتب مدینه که مالک بن انس نماینده آن بود، به رأی اعتباری فراوان داد، نه همانند مکتب حنبلی با انکار رهیافت‌های عقلی و دشمنی شدید با اصحاب عقل و رأی، بر اعتبار انحصاری حدیث اصرار ورزید. شافعی که در طی دوره تحصیل و جستجوی گسترده برای آموختن و کشف راه و روش درست برای حصول قواعد و احکام نبوی، رنج زیستن در بادیه و سفر به شهرهای مختلف، از حجاز تا عراق و از آنجا به مصر را بر خود هموار کرده و پس از تلمذ در نزد مالک و احمد بن حنبل و شناخت عقاید معتزله، هر کدام از آنها را در وادی افراط و تفریط دیده بود، سرانجام مکتب میانه شافعی را که راهی میانه در میان افراط در اعتماد به رأی توسط مالکیان و تفریط در انکار حجیت آن در نزد حنبلیان بود، برگزید و مکتب فقهی شافعی را پدید آورد.

واژه‌های کلیدی: مذاهب اهل سنت، فقه شافعی، شافعی، اهل حدیث، اهل رأی.

زندگی و بستر تربیت علمی شافعی

محمد بن ادریس شافعی، از نوادگان هاشم بن مطلب بن عبد مناف^(۱) سومین امام از ائمه چهارگانه اهل سنت، بنا بر روایت مشهور، به سال ۱۵۰ هجری در شهر غزه از شهرهای شام متولد شد.^(۲) او هنوز در سن طفولیت بود که پدرش در گذشت. به همین سبب، در دو سالگی همراه مادرش رهسپار حجاز شد و در آنجا توطن گزید.^(۳) برخی روایات، ناحیه عسقلان از توابع غزه و یمن را نیز به عنوان زادگاه شافعی معرفی کرده اند. به موجب بعضی روایات دیگر، شافع جد شافعی، در سن جوانی، رسول خدا(ص) را ملاقات کرده است. همچنین منقول است که سائب پدر شافع، در غزوه بدر پرچمدار بنی هاشم بود. وی در این جنگ اسیر شد و پس پرداخت فدیة به مسلمانان آزاد گردید. او پس از آزادی بی درنگ اسلام پذیرفت و در شمار مسلمانان در آمد. وقتی از او پرسیدند که چرا قبل از پرداخت فدیة، اسلام نیاوردی، پاسخ داد که: مسلمین در بهروری از مال من، امید داشتند، پس من نخواستم که آنان را ناکام کنم و قبل از پرداخت فدیة مسلمان شوم.^(۴)

مناقب نویسان شافعی نیز برای آنکه تولد وی را خارق العاده جلوه دهند، نوشته‌اند که شافعی مدت چهارسال در شکم مادر منتظر مرگ ابوحنیفه بود! پس در همان روزی که پیشوای حنفی در گذشت، شافعی به دنیا آمد.^(۵)

علیرغم وجود روایات متواتر در باب نسب و ریشه قریشی شافعی، برخی از مخالفان متعصب مالکی وی، به قصد تحقیر شافعی، نسب قریشی او را انکار کرده و نوشته‌اند که وی از موالی قریش بود و حتی عمر خلیفه دوم، در زمان خلافت خویش، حاضر نشد تا شافع را که از موالی ابی لهب شمرده می‌شد، به قریش ملحق سازد. به همین دلیل، الحاق شافع به قریش به تأخیر افتاد تا آنکه سرانجام عثمان در زمان خلافت خویش، وی را به موالی قریش ملحق کرد.^(۶)

به خلاف ابوحنیفه و مالک، شافعی زندگی را با شرایط اقتصادی نامناسب و حتی بدی آغاز کرد. نوشته‌اند که زندگی او در آغاز همچون زندگی یشیمان می‌گذشت، اما سرانجام به تشویق مادر و خویشاوندان مکی، در مسیر تعلیم علوم دینی قرار گرفت و توانست در هفت سالگی قرآن را حفظ کند. شافعی پس از فراگیری و حفظ قرآن، به سنت

آن روز،^{۸۱} به فراگیری و حفظ روایات رسول خدا پرداخت و توانست در ده سالگی کتاب «الموطأ» مالک بن انس را حفظ کند.^(۸۲) سیره نویسان شافعی نوشته‌اند که وی در همین دوره فراگیری علوم دینی و روایات نبوی بر آن شد تا مدتی هم در بادیه زندگی کند و از این طریق عربی اصیل و خالص را از بادیه‌نشینان فراگیرد. از آنجا که در میان قبایل بدوی آن روزگار، قبیله هذیل از دستفرازان عربی فصیح و اصیل شهرت داشتند، بنابراین شافعی به میان آنان رفت و مدت ده سال^(۸۳) همراه هذیل زندگی کرد تا آنکه زبان فصیح عربی و شعر و تیراندازی را به خوبی می‌آموخت. به موجب همین گزارش‌ها، چون شافعی از بادیه به مکه بازگشت، افزون بر کسب مقامی بلند در علوم دینی، در تیراندازی نیز سرآمد دیگران شده بود تا جایی که از ده تیری که به سوی هدف می‌انداخت، هیچکدام به خطا نمی‌رفت و به هدف اصابت می‌کرد.^(۸۴) به عقیده بعضی، طبع شاعری شافعی هم به دلیل توقف در بادیه و فراگیری شعر از هذیلیان شکوفا شد.

آموزش‌های مستمر شافعی در سال‌های کودکی و نوجوانی به زودی وی را تبدیل به جوانی آگاه به علوم قرآنی و حدیث و فقه کرد و به او امکان داد تا پیش از سن معمول علمای زمان، توانایی افتاء پیدا کند. اگر سن پانزده سالگی را که خطیب بغدادی^(۸۵) به عنوان سن حصول شافعی به افتاء ذکر کرده است، مبالغه آمیز بدانیم، نمی‌توانیم خبر دیگر او را که شافعی بسیار زودتر از دیگران و احتمالاً در زیر بیست سالگی تبدیل به فرد توانمندی در افتاء شده بود، انکار کنیم.^(۸۶)

به رغم رشد علمی شافعی و استادان عذیده‌ای که وی در مکه داشت،^(۸۷) شیفتگی و تشنگی علمی و اشتها مالک بن انس در حجاز، باعث شد تا شافعی به قصد بهره‌گرفتن از این فقیه نامور مدینه، رهسپار این شهر گردد. وی پس از ورود به مدینه و ملاقات با مالک از او خواست تا وی را به شاگردی خویش پذیرد. مالک که شافعی را جوانتر از آن می‌دید که خودش او را به طور مستقیم تحت تعلیم قرار دهد، یکی از شاگردان خویش را برای تعلیم شافعی معین کرد. شافعی چون چنین دید، از مالک خواست کرد تا اجازه دهد که صفحه‌ای از «الموطأ» را برایش بخواند. چون مالک رضایت داد، وی به نوشته تمام مناقب نویسان بی‌درنگ تمام «الموطأ» را برای مالک از حفظ و بدون خطا خواند و موجب

اعجاب او شد. ^(۱۳) بدینسان بود که شافعی مورد عنایت رهبر مذهب مالکی قرار گرفت و بدون واسطه از وی فقه و حدیث آموخت.

سالهایی از زندگی شافعی، بدون آنکه بتوان آن را به درستی معین کرد، در منصب حکومتی نجران سپری شد. در این باب نوشته‌اند که پس از مرگ مالک و اشتهار شافعی در حجاز، چون وی همچنان فقیر و تنگدست بود، بنابراین هنگامی که والی یمن به حجاز آمد، برخی از قریشی‌ها از وی خواستند تا شافعی را همراه خویش به یمن برد و به کاری گمارد. والی یمن نیز درخواست آن بزرگان قریشی را پذیرفت و شافعی را همراه خود به یمن برد و او را به حکومت نجران گماشت. شافعی در این مدت بدون آنکه تحت تأثیر تملق‌های معمول حواشی حکومت قرار گیرد، با سلامت نفس به خدمت پرداخت. چون روزگاری گذشت و والی دیگری برای یمن و توابع آن تعیین شد، دوره راحتی و آسودگی شافعی نیز به پایان رسید. در توضیح این تحول، روایت شده است که والی جدید مردی ظالم بود و چون شافعی با او همراهی نداشت و از وی انتقاد می‌کرد، بنابراین حاکم تازه یمن هم شافعی را به همراهی با علویان متهم ساخت. همین اتهام سبب شد، تاهارون الرشید شافعی را برای مواخذه به بغداد فراخواند. ^(۱۴)

برخی از منابع نوشته‌اند که احضار شافعی به بغداد، نه از یمن، بلکه از مکه صورت گرفته و اتهام همکاری او با علویان نیز مربوط به دوره زندگی وی در شهر مکه است. ^(۱۵) این ندیم نوشته است که: «مردی از بنی لهب در ناحیه مغرب سربرداشت، او را دستگیر و نزد تاهارون الرشید روانه کردند، و شافعی با او بود.» ^(۱۶)

ابوزهره که کوشیده است تا میان گزارش‌های متضاد در این موضوع وفاق و هماهنگی ایجاد کند، می‌نویسد که بعید نیست اتهام همکاری شافعی با علویان مربوط به یکی از سفرهای وی به مکه باشد؛ سفری که به قصد دیدار خویشاندانش صورت پذیرفت. از نظر ابوزهره، زنده اتهام همان والی دوم یمن بود که با شافعی دشمنی داشته است. ^(۱۷)

احضار شافعی به بغداد و سپس تبرئه وی ^(۱۸) با وساطت محمدبن حسن شیبانی، فقیه سرشناس زمان تاهارون الرشید و شاگرد ابوحنیفه، بار دیگر شافعی را به سوی اندیشه

پی گیری علم فقه و دانش‌های دینی سوق داد و باعث شد تا او تصدی شغل حکومتی فاصله گردد.

اولین زمان ورود شافعی به بغداد را در سال ۱۸۴ هجری و درسی و چهار سالگی او ثبت کرده اند. او در مدت توقف اولیه اش در بغداد، از طریق شاگردی شیبانی، با فقه عقل گرای عراق آشنا شد و بعداً توانست از ترکیب فقه حجاز، با فقه مالکی با فقه عراقی، در تأسیس مکتب فقهی خویش سود جوید. اگرچه بنیاد این فقه جدید بر استفاده از دانش اصحاب حدیث و علم اهل الرأی استوار بود، اما با تمام این احوال نباید نادیده گرفت که به باور اهل نظر، در پایه‌ها و بنیان‌های فقه شافعی عمدتاً پای بندی به اهل حدیث مشهود است. به خصوص که شافعی عقل گرایی معتزله را هم مورد نکوهش قرار داده و اصحاب خود را از آمیزش با اصحاب اعتزال نهی کرده است.

مدت زمان توقف شافعی در بغداد به درستی معلوم نیست، اما این توقف علی القاعده باید آن اندازه می‌بود که وی می‌توانست در آنجا، با فقه اهل حدیث و اهل رأی آشنا شود. برخی احتمال داده‌اند که توقف اولیه شافعی در بغداد، دو سال طول کشیده باشد.^(۹۹) به هر حال، شافعی پس از پایان دوره فراگیر فقه عراق، از بغداد به مکه بازگشت و برای اولین بار در حرم مکه حوزه درس خویش را تشکیل داد و به تدریس آراء خویش مبادرت ورزید. وی در همین دوره، به خصوص به هنگام مراسم حج با علمای عیدیه ای که وارد مکه می‌شدند، به بحث و گفتگو می‌پرداخت و می‌کوشید تا از طریق گفتگو با آنان، مسجنان دانش فقهی و روایی خویش را توسعه بخشد. در همین دوران تعلیم و تعلم بود که توانست بنیان‌های فقهی خویش را استوار سازد و آن را بر مبنای کتاب، سنت، علم عربی، اخبار و حدیث، قیاس و رأی بنا کند.^(۱۰۰)

این دوره از توقف شافعی در مکه نه سال طول کشید. شافعی در سال ۱۹۵ هجری بار دیگر از مکه روانه بغداد گردید. در ایام توقف در همین شهر بود که کتاب الرساله خویش را که اساس و اصول فقه شافعی را تبیین می‌کند، تألیف کرد. مناقب نویسان شافعی نوشته‌اند که در این دوره از زندگی وی در بغداد بود که عبدالرحمن بن مهدی، از شافعی درخواست کرد تا کتابی بنویسد که در آن تمام شرایط استدلال به قرآن، سنت، اجماع،

قیاس، همراه با بیان ناسخ و منسوخ و مراتب عموم در خصوص، فراهم شده باشد. شافعی این درخواست را اجابت کرد و «کتاب الرساله» را نوشت.^(۱۱)

مدت زمان دومین اقامت شافعی در بغداد را دو سال نوشته اند. وی در سال ۱۹۸ هجری از بغداد به مکه آمد و چند ماهی را در این شهر توقف کرد. در این زمان، معتزله با اتکا به قدرت دستگاه خلافت عباسی و برخوردار از حمایت مأمون، مصیبت بزرگی وارد حوزه اندیشه کرده بودند. این مصیبت عبارت بود از تبدیل بستر گفتگو و مناظره به فنارهای اجتماعی و توسل به تکفیر و قتل و جرح مخالفان، به خصوص فقیهان و طرفداران ایشان و ایجاد دوره ای که به عصر محنت «خلق قرآن» اشتها یافته است.^(۱۲)

طبیعی است که به رغم آثار مثبتی که در اندیش‌های معتزلیان در ابتدای ظهور آنان وجود داشت، و به مرور، در اقصی نقاط بلاد اسلامی نیز انتشار می‌یافت، روند سخت‌گیری‌های فزاینده آنان علیه مخالفان و تأکید آنان بر تقدم عقل بر نقل، نمی‌توانست واکشش فقها و اصحاب حدیث را به دنبال نداشته باشد. علاوه بر احمد بن حنبل که در این شرایط به مقاومتی جدی در برابر معتزله دست زد، شافعی نیز چون در بغداد، با بحث‌های معتزله و سخت‌گیری‌های آنان روبرو شد، به عنوان فقیهی شریعت گرا، از ایشان رنجید و به تدریج آماده شد تا در مقابل آنان موضع‌گیری کند.

نوشته‌اند که در سفر دوم شافعی به بغداد، مأمون از وی خواست تا عهده دار امور قضاوت در بغداد گردد، اما شافعی که اولاً نمی‌توانست سیاست و روش خلافت مأمون و ثانیاً فضای عقل‌گرایی محض دربار عباسی را تحمل کند، پیشنهاد خلیفه را پذیرفت و بغداد را به سوی حجاز و سپس مصر ترک گفت.^(۱۳) چه بسا بتوان گفت که ترک بغداد توسط شافعی و انصراف از بازگشت به حجاز و عزیمت به مصر، در واقع نمایشی بود از اعتراض او به دستگاه خلافت به عنوان حامی معتزله.

در مباحث بعدی خواهیم گفت که شافعی به رغم ترک بغداد با ناخشنودی و رنجیدگی از معتزله، هرگز نتوانست تا به طور کامل به سنت عقل‌گرایی معتزله پشت کند و در پایه‌گذاری مکتب خویش تعالیم اصحاب اعتزال را یکسر نادیده بگیرد.

شافعی پس از رسیدن به مصر تا پایان عمر در آنجا متوقف ماند و سرانجام به سال ۲۰۴ هجری، در ۵۴ سالگی در این سرزمین درگذشت. بنا به گزارش مسعودی، بر جنازه وی «سری بن حکم»، امیر مأمون در مصر نماز گزارد.^(۲۴)

روند تأسیس و تکوین مکتب شافعی

در اواخر عهد اموی، فقهای عدیده‌ای در شهرهای عمده اسلامی، خاصه حجاز و عراق پدید آمدند که به پاسخگویی به معضلات و پرسش‌های شرعی مردم مبادرت می‌ورزیدند. با پیدایش این فقها و محدثین و مراکز تعلیم و تعلم فقه و حدیث، اولین گامهای جدی در همین مراکز برای تدوین بنیان‌های علم فقه و اصول شرعیه برداشته شد. در همین زمان، در حالی که فقهای اهل سنت و علمای حدیث عامه، بیشتر به جمع‌آوری احادیث منقول از طریق روایت مورد اعتماد خویش و نیز جمع‌آوری و تدوین فتاوی عبدالله بن عمر، ابن عباس و دیگر صحابه و تابعین صاحب فتوی مبادرت می‌ورزیدند، بزرگان شیعه نیز در کنار وظایف سیاسی خویش بنا به ضرورت‌های زمان کم و بیش در همین مسیر کوشیدند و آنان نیز به جمع‌آوری احادیث پیامبر که از طریق مورد اعتماد رسیده بود، پرداختند. همین تلاش بود که به تدریج پایه‌های اولیه کتب حدیث و فقه شیعه را فراهم آورد و در دوره ظهور شافعی به او امکان داد تا با آراء فقهی و کلامی شیعیان نیز آشنا شود.

پس از سقوط امویان و تشکیل خلافت عباسی، چون دوره بحرانهای سیاسی و نظامی مرحله انتقال قدرت پایان گرفت و فرمانروایی عباسی استقرار یافت و آرامش و ثبات سیاسی و اجتماعی پدید آمد، تعاملات گسترده فرهنگی و اجتماعی درون و برون سرزمین‌های اسلامی، منجر به تحول تازه‌ای در زمینه فرهنگی گردید که عبارت بود از نفوذ و ورود فرهنگ‌ها و عقاید و باورهای دیگر ملل و نحل به دورن مجامع و مراکز فرهنگی مسلمین. جریان نفوذ فرهنگ‌های بیگانه به مراکز فرهنگی اسلامی، خاصه پایتخت خلافت عباسی نه تنها منشاء بروز مباحثات و مناظرات عدیده‌ای در زمینه‌های گوناگون فکری، کلامی، فقهی، فلسفی، ادبی اقتصادی در میان مسلمانان شد، بلکه به مرور باعث

پدید آمدن منازعات شدیدی در میان گروه‌هایی از مسلمان نیز گردید. اگر تا این زمان و به شکلی محدود مباحثی در عرصه باورهای دینی و تفاسیر مختلف از برخی احکام شرعی نظیر کفر و ایمان و فسق و فجور و نظایر آنها در برخی محافل و مجامع مسلمانان رایج بود، با ورود تدریجی پیروان دیگر ملل و نحل به بغداد و کوفه و بصره و دیگر شهرهای بزرگ اسلامی آن روز و افزایش شمار زنداقه و دهریون در میان مسلمین و ترجمه آثار فکری و فلسفی غیر مسلمانان در جریان نهضت ترجمه، قلمرو تأملات، پرسش‌ها، تشکیک‌ها و حیطه مناظرات درون مسلمین به عرصه مجادلات مسلمانان و غیر مسلمانان گسترش یافت.

تا زمانی که پرسش‌های دینی و تأملات فکری در حصار درون امت اسلامی قرار داشت، چه بسا ققیهان و اهل حدیث می‌توانستند با بهره‌گیری از تقیدات مسلمانان به مبادی دین و با توسل به حرمت احادیث به حل و فصل پرسش‌ها و احياناً برخی تردیدهای عقل کاوشگر پردازند، اما پس از گسترش دامنه تعاملات فرهنگی و فکری مسلمانان با دیگر ملت‌ها و انواع افکار و عقاید که از طرق گوناگون به میان جوامع مسلمان نفوذ می‌کرد و باعث می‌شد تا برخی از مسلمانان به سوی پرسش‌هایی اساسی در باب اصل دینیت یا برخی از بنیان‌های عمده مذهبی سوق یابند و گاه در معرض خطر ارتداد و کفر و زنداقه قرار گیرند، دگر جایی برای توسل به حدیث نبود. چنانکه از این زمان به بعد تمام فرزندگان دنیای اسلام نیز نمی‌توانستند علم دین را در علم حدیث بی‌افه محدود سازند. آنان به وضوح دریافته بودند که در چنین شرایطی از رشد مباحث عقلی، نه تنها دلایل نقلی برای پاسخ به شبهات کسانی که از اساس به اسلام باور ندارند و تعامت اصول و فروع آن را به چالش کشیده‌اند، واقعی به مقصود نیست، بلکه این دلایل حتی نمی‌تواند پاسخگوی پرسش‌های بنیادین برخی از مسلمانان نیز باشد. پس لازم است تا برای دفاع از اصول و فروع دین به ابزاری مستحکم تر از نقل، یعنی عقل متوسل شد.

اگر چه معتزلیان نخستین جریان کلامی مسلمانان نبودند، که به اهمیت توسل به عقل بران محارست از شریعت توجه کردند، اما بدون تردید، آنان مهمترین و مؤثرترین جریانی بودند که در عصر بروز چالش‌های فرهنگی و فکری جدی آن روزگار عقل را

اصلی‌ترین پایه دفاع از باورهای دینی قرار دادند و توانستند با شناخت جایگاه عقل در تحکیم بنیادهای شریعت و اصول اعتقادات دینی، با سرعت تمام، نه تنها شمار کثیری از سواد اعظم را از دام شبهات جدید رهانده و مجذوب خود کنند، بلکه، خواه ناخواه اصحاب تفقه و حدیث را که جدی‌ترین مخالفان اعتبار عقل در فهم دین به شمار می‌رفتند، تحت تأثیر اصول خردگرایی خود قرار دهند.

با افزایش روند مناظرات جدی در درون مجامع اسلامی و واماندن اهل حدیث از ارائه پاسخ‌های مستحکم به پرسش‌های فزاینده، به مرور دستگاه خلافت نیز که تا عصر هارون الرشید تکیه گاه اصلی خود را در امور دینی فقها، قاضیان و اصحاب حدیث را قرار داده بود،^(۲۵) در فاصله‌ی مرگ هارون و خلافت مأمون که مباحث کلامی و نفوذ ندیشه‌های ملل دیگر در میان مسلمانان هر چه بیشتر شد، به سوی معتزله گرایش یافت تا به حدی که سرانجام در عصر مأمون بر کرسی اقتدار بی‌چون و چیرا نشست و تبدیل به مذهب رسمی دستگاه خلافت عباسی شد.

نهیست موقبت معتزله در دستگاه خلافت عباسی به زودی به آنان اجازه داد تا سخت‌گیری شدیدی را نسبت به اهل حدیث و فقیهان آغاز کنند. این سخت‌گیری‌ها اگر چه دایره نفوذ و اقتدار محدثین و فقیهان را به گونه‌ای چشمگیر کاهش داد، اما نتوانست پیوند آنان با عامه را از میان بردارد. عمده‌ترین دلیل این امر نیاز اجتناب‌ناپذیر عامه به آنان برای تحصیل احکام عملی و فتاوی‌ی مورد نیاز بود.

شافعی در چنین شرایطی بود که پایه‌های تأسیس و تثبیت مکتب فقهی خویش را پدید می‌آورد. در این زمان دو فقیه دیگر یعنی مالک و احمد بن حنبل نیز دو مکتب فقهی متفاوت را پایه‌گذاری کرده بودند. مالک در آغاز این کشاکش‌ها در گذشت، اما احمد بن حنبل همچنان زنده بود و به دلیل سرسختی شدید در سنت‌گرایی و ایستادگی در برابر عقاید معتزله، در دوره مأمون مورد عداوت شدید اهل اعتزال و دستگاه خلافت قرار گرفت.

شافعی سال‌ها بود که تربیت فقهی یافته و بخش عمده زندگی خویش را در راه فهم دین و احکام دینی از طریق احادیث نبوی سپری کرده بود. نفوذ عمیق این سنت در جان و

روح وی طبعاً وی را به پرهیز از هر روش دیگری، از جمله اذعان به اعتبار عقل سوق می‌داد. از سوی دیگر وی طی دوره تکاپوهای علمی خویش و آشنایی با مکتب مدینه و عراق نیز نتوانسته بود به اصول و روش‌های این دو مکتب وابسته شود. او اگر چه در قیاس با معتزله به فقهایان و محدثین نزدیکتر بود، اما نمی‌توانست همانند مالک اعتبار فروتر عقل و رأی را در تدوین اصول و مبانی فقهی خویش بپذیرد. همچنین او نمی‌توانست با احمد بن حنبل نیز که به خلاف مالک برای عقل و رأی هیچگونه اعتباری قائل نبود، همدلی و همراهی کند و صرفاً به ضرورت اتکاء و توسل انحصاری به حدیث اصرار ورزد. به همین دلیل بود که سرانجام پس از سپری کردن سالیان درازی از عمر خویش در شناخت عقاید فقیهان، محدثین و خردگرایان زمانه، به این نتیجه رسید که از تألیف تمام باورهای موجود و در پرتو استقلال اندیشه، مکتب فقهی خاص خود را که در قیاس با مکتب مدینه و عراق، راهی میانه در باب جایگاه رأی و عقل و حدیث در فهم شریعت پیشنهاد می‌کرد، پایه گذاری کند. مکتبی که به «مکتب میانه» شهرت یافت و خصیصه بارز آن استفاده از استدلال و حجت‌های ظاهری در دفاع از حدیث و تکیه به ارزش و جایگاه مهم اخبار و احادیث در فهم شریعت بود. در این مکتب، ضمن آنکه حدیث جایگاه خاص و برجسته‌ای داشت، نه همانند مکتب مالکی به عقل و ضرورت توسل به حجت و برهان اعتباری زاید بر جایگاه آنان داده می‌شد، و نه بسان مکتب حنبلی، بهره‌گیری از رأی و حجت‌های عقلی انحراف و بدعت به شمار می‌رفت و نه همچون عقل‌گرایان و پیروان مکتب اعتزال، عقل در بالاترین و عمده‌ترین مرتبه فهم دین قرار می‌گرفت.

بنا به گفته رازی، یکی از مشهورترین مناقبت‌نویسان شافعی، اصحاب حدیث، اگرچه خود را حافظ احادیث و اخبار رسول خدا (ص) می‌شمردند، اما چون در مجادله و ارائه برهان و حجت برای اثبات ضرورت توسل به حدیث عاجز بودند، هرگاه با سؤال یا اشکالی از سوی اهل رأی و مخالفان اصحاب حدیث مواجه می‌گردیدند، در می‌ماندند و از دفاع عاجز و ناتوان می‌شدند. به عکس ایشان اصحاب رأی، مردانی اهل مناظره و جدل بودند که توانایی زیادی در بحث‌های نظری داشتند. با این حال، ایشان نیز عملاً از حفظ و نگهداری احادیث و سنت رسول الله (ص) ناتوان بودند، چرا که رأی و عقل را بر حدیث

مقدم می‌داشتند. چنین تقدم و اولویت‌گذاری برای رأی و عقل، به اعتقاد شافعی، بی‌التفاتی به سخنان و سنت رسول اکرم محسوب می‌شد، زیرا اهل رأی، هرچا که تعارضی میان حدیث و سنت با عقل می‌دیدند، رأی و عقل را مقدم می‌داشتند. در چنین شرایطی بود که شافعی راه میانه‌ای را میان دو مکتب فقهی عراق و مدینه برگزید و مکتب شافعی را پایه‌گذاری کرد.

شافعی در مکتب فقهی خویش، از یکسو اعتبار و ارزش حدیث و سنت را حفظ کرد و از سوی دیگر، عقل و رأی را نه در مقابل آنها، بلکه در راستای اثبات اعتبار و ارزش آنها قرار داد. رازی نوشته است که شافعی فقهی عارف و آشنا به سنت پیامبر اسلام^(ص)، صاحب احاطه و وسیع به قوانین و قواعد شریعت و در همان حال آگاه و آشنا به آداب مناظره و مجادله بود. به همین جهت به خلاف مالک، می‌توانست با توسل به استدلال و حجت‌های ظاهری و نظری به یاری سنت و احادیث برود و هرگونه سؤال یا اشکالی نسبت به آنها را با جواب‌های کافی و شافی پاسخ‌گوید. به گمان پیروان شافعی، او با پایه‌گذاری مکتب میانه خویش، نه تنها عقل و رأی را در خدمت احادیث و سنت نبوی در آورد، بلکه به دوره غلبه فکری و استدلالی، اهل رأی بر اصحاب حدیث نیز پایان داد.^(۷۷) به اعتقاد برخی از علمای اهل سنت، راه و روش شافعی در استفاده از عقل برای تثبیت شریعت را بعدها، متکلمان معتقد به فقه شافعی، نظیر اشعری، بغدادی، باقلاتی، غزالی و دیگران پی گرفتند و بنیان‌های دفاع عقلی از شریعت، سنت و احادیث و نیز اصول و مبادی نظری اسلام را استوار کردند. *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

چه بسا وفاداری و احترام شافعی به شریعت و سنت نبوی و نیز توانایی وی در بهره‌گیری معقول از عقل در اثبات حدیث و سنت سبب شد تا بعد از وی برخی بر آن شوند تا او را از قول پیامبر ستایش کنند.

یکی از گزارش‌های خطیب بغدادی در این باب شایسته توجه و تأمل است. وی از طریق سلسله راویانی از حمد بن حسن ترمذی روایت می‌کند که وی گفت: «در^(۷۸) بهشت به رسول خدا گفتم: ای رسول الله اختلاف در دین زیاد شده است. شما درباره رأی ابوحنیفه چه می‌گویید؟ رسول خدا فرمود: آه و آنگاه دست خویش را تکان داد و عقب

کشید. پس گفتم: درباره رأی مالک چه می‌گویید؟ رسول خدا دست خویش را بلند و به هم کوفت و فرمود: راه درست و ناصواب را طی کرد. پس به ایشان گفتم: درباره رأی شافعی چه می‌گویید؟ فرمود سنت من توسط پسر عموی پدرم احیاء شده.^(۳۰)

دیدیم که شافعی پس از روپرو شدن با روش‌های متفاوت دو مکتب فقهی حنفی و مالکی، به موضعی ایجابی و خریدپسند رسید و راه میانه خویش را صرفنظر از درستی و نادرستی آن پیشنهاد کرد. متأسفانه به خلاف این زمینه، شافعی در مقابل معتزله، نتوانست به موضع گیری ایجابی نایل آید. از همین روی بود که موضعی سلبی اختیار کرد و ضمن نکویش و سرزنش بدون منطوق معتزله، یاران خویش را بی آنکه به اندیشه ای پاسخگو مسلح کند، از نزدیک شدن به اندیشه معتزله و معتزلیان نهی کرد.^(۳۱) این نهی اگرچه از موضع یک فقیه صورت می‌گرفت و عملاً برای اصحاب او حجت بود، ولی در قلمرو برسی‌های فرهنگی بر بنیان عقاید شخصی و دلایلی متقن استوار نبود. با این حال همین نهی شافعی از نزدیکی یاران خویش به معتزله باعث شد که بعدها متکلمان پیرو فقه شافعی، بکوشند تا براهین لازم را برای نقد نظریات معتزله ارائه دهند. در پایان این بحث جالب است بدانیم که علیرغم سرزنش شافعی از معتزله، برخی از بزرگان آتی مکتب اعتزال در فقه پیرو مکتب شافعی شدند. قاضی عبدالجبار معتزلی یکی از نامورترین رجال و پیشوایان مکتب اعتزال یکی از این بزرگان بود.^(۳۲)

شافعی و تأکید بر ارادات به اهل بیت

افزون بر تأثیر جریان عقل‌گرای معتزلی بر اندیشه فقهی شافعی، تشیع و راه و رسم میانه رهبران و علمای شیعی در مجادله اهل‌حدیث و عقل‌گرایان و تأکید ایشان به ضرورت توجه همزمان به روایت و درایت، یا نقل و عقل نیز بر افکار و عقاید شافعی و راه و رسم فقهی وی تأثیراتی انکارناپذیر داشت. در میان ائمه چهارگانه اهل سنت، شافعی بیش از دیگران به علی(ع) ارادت می‌ورزیدند و به آن حضرت احترام می‌گذاشت. چه بسا همین امر باعث شد تا شافعی نسبت به دیگر بزرگان اهل سنت، در مراجعه به منابع شیعی و احترام به فرزندگان تشیع از خود علاقه و تمایل نشان دهد و همین امر یکی دیگر از بنیادهای

شخصیت و تفکر او را پدید آورد. نوشته‌اند که شافعی، مقاتل بن سلیمان، مفسر زیدی را امام و مقتدای تفسیر قرآن می‌شناخت. ^(۳۲) این ندیم می‌نویسد که:

«شافعی در تشیع شدتی نشان می‌داد، روزی شخصی از وی سؤال کرده و او هم جوابش را داد. آن شخص اظهار داشت، این جواب تو بر خلاف گفته علی بن ابوطالب - رض - است. شافعی به وی گفت: اگر ثابت کنی که علی بن ابوطالب چنین گفته، من گونه خود را بر خاک گذارم و اعتراف به خطای خود نموده و از گفته خود به گفته او برگردم. و نیز روزی به مجلسی در آمد که برخی از طالبیان در آن مجلس بودند. گفت من در مجلسی که یک نفر از آنان حضور داشته باشد، سخن نگویم، چه سخنگویی شایسته آنان بوده و ریاست و فضل برای آنهاست.» ^(۳۳)

از علاقه، احترام و محبت شافعی نسبت به علی (ع) در منابع دیگر نیز سخن گفته شده است. خطیب بغدادی از شافعی نقل می‌کند که او گفته است که:

«علی بن ابیطالب را در خواب دیدم، پس به من سلام کرد و با من مصافحه نمود. آنگاه انگشت خویش را در آورد و در انگشت من کرد. من عمویی داشتم که آن خواب را برای من تفسیر کرد و گفت: اما مصافحه تو با علی به معنی امان از عذاب است. اما در آوردن انگشت و قرار دادن آن در دست تو، به این معنی است که به زودی نام تو همچون نام علی به شرق و غرب خواهد رسید.» ^(۳۴)

گفته ایم که شافعی طبع شعر داشت و اشعاری نیز سروده است. وی در برخی از اشعار خویش آشکار از فضائل اهل بیت سخن گفته و خود را شیفته علی (ع) و فرزندانش نشان داده است. از جمله اشعار زیر منسوب به اوست:

أَنَا عَبْدٌ لِقَتَى أَنْزَلَ بِهِ خَلْ أُنَى
إِلَى مَتَى الْكَبْتَهُ إِلَى مَتَى الْكَبْتَهُ إِلَى مَتَى
من بنده جوانمردی هستم که سوره هل آتی درباره او نازل شده. تا کی فضائل او را پوشیده بدارم تا کی از مناقب او دم بر نیاورم.

آثار آل محمد را دوستانش از ترس و دشمنانش از کینه پوشیده داشتند.

إِذَا فِي مَجْلِسٍ نَذُرُ عَلِيًّا
يُقَالُ تَجَاوَزُوا يَا قَوْمُ هَذَا
بِرَأْسِي إِلَى الْمُهْتَمِينَ مِنْ أَنَا
عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَوَاتِ رَبِّي

وَسَبُّهُ وَ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ
فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ
بِرَوْنِ الرَّفِضِ حَبِّ الْفَاطِمِيَّةِ
وَلَعْنَتُهُ لِنُكْلِ الْجَاهِلِيَّةِ (۳۵)

هر گاه در مجلسی نام علی و دو فرزند ارجمندش و فاطمه پاکیزه گوهر برده شود بینوا و بدبخت و ناهنجار سرانجام بگوید از اینگونه سخن بگذرید، زیرا این طریق سخنان رویه را فضاوت به خدای بزرگ از مردمی پناهنده ام که علاقه مندی به فاطمه و خاندان او را رفض می‌دانند. درود پروردگaram بر روان خاندان پیمبر او با دولت بر چنین جاهلیت و چنان مردم جاهل و زشت سیرت.

يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ
يَكْفِينُكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْتُمْ

فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
مَنْ لَا يَصِلُ عَلَيْكُمْ لِاصْلَوةٍ لَهُ (۳۶)

ای خاندان رسول خدا (ص) دوستی شما از طرف خدای تعالی در قرآن مجید لازم شده. در بزرگواری شما همین بس که هر کسی نماز بگذارد و نام شما را در نماز نبرد نماز او درست نمی‌باشد.

أَنَا نَحْنُ فَضَلْنَا عَلِيًّا فَأَتَانَا
وَقَضَى أَبِي بَكْرٍ إِذَا مَا ذَكَرْتَهُ
فَلَا زِلْتُ ذَا رَفِضٍ وَنَسَبٍ كِلَاهِمَا

رَوَافِضُ بِالْتَفْضِيلِ عِنْدَ أَوْلَى الْجَهْلِ
رُمِيَتْ بِالنَّسَبِ عِنْدَ ذِكْرِي لِلْفَضْلِ
بِحَيْثُمَا حَتَّى أَوْسَدَ فِي الرَّمْلِ (۳۷)

هر گاه ما سخن از فضائل علی (ع) بگوییم جاهلان ما را رافض می‌خوانند و هر گاه دم از ابوبکر زنیم دیگران ما را ناصبی می‌دانند. بنابراین تا هنگامی که سر به نیره تراب بگذاریم ناصبی و رافضی خواهیم بود.

علیرغم ستایش‌های فوق‌الذکر شافعی از حضرت (ع) نسبت دادن تشیع به او، و ادعای این سخن که شافعی به اصول عقاید کلامی شیعه گرایش داشته، دور از حقیقت است. نهایت سخنی که می‌توان در این راستا گفت، این است که شافعی فقیهی حقیقت‌گرا بوده است که علیرغم فضای ضدعلوی زمانه خویش، توانسته است فضائل علی (ع) و آل محمد را مخفی کند و فرصت طلبانه تسلیم فضای سیای دوره خویش گردد. همین عنرت و دوستی شافعی سبب شد که بعدها شافعی مذهب‌بان به پیروی از وی به عنرت پیامبر خدا علاقه نشان دهند. تفسیر روشن و دقیق ستایش‌های خاندان پیامبر توسط شخص شافعی به وسیله خود او انجام شده است. در این تفسیر شافعی تأکید می‌کند که تمام ستایش‌های مذکور وی ناشی از محبت و علاقه او به خاندان رسول اکرم است و نه چیزی دیگر. در حقیقت می‌توان گفت که شافعی دوستدار عنرت پیامبر است و این دوستی ابتدایی‌ترین پایه تشیع است نه تمامی آن، تفسیر مورد اشاره شافعی را ابن عبدالبر در ادامه شعر زیر که از اشعار شافعی است، نقل می‌کند:

وَأَهْتَفُ بِقَاعِدِ خَيْفِهَا وَالنَّاهِضِ
فَيْضاً يَمْلِئُهُمُ الْقُرَاتِ الْفَائِضِ
فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ إِنِّي رَافِضِي^(۳۸)

يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحْضَبِ مِنْ مَنِي
سَحْرًا إِذَا قَاضِيَ الْحَجِيحُ إِلَى مَنِي
إِنْ كَانَ رَفُضًا خُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ

ای قافله سالار، در محصب از سرزمین منی بایست و به ساکنان خیف و آنان که سحرگاهان مانند سیل روان از مشعر به سوی منی می‌روند بگو که اگر دوستی خاندان پیامبر رفض است. جن و انس گواهی دهند که من رافضی هستم.

ابن عبدالبر ذیل این شعر می‌نویسد که از شافعی پرسیدند که بعضی می‌گویند تو پیرو تشیع هستی. پس شافعی گفت این مردم آیا رسول خدا نفرموده است که هیچکدام شما مؤمن نیستید مگر آنکه پدر و مادر و فرزندان خویش و همه مردم را دوست داشته باشید. پس وقتی بر من واجب باشد که خویشان و نزدیکان و اصحاب رحم خویش را و متقیان ایشان را دوست داشته باشم. آیا این از دیانت نخواهد بود که خویشان رسول خدا را دوست داشته باشم. شافعی این بگفت و آنگاه شعر فوق را انشاء کرد.^(۳۹)

اشعار بالا و ارادت خالصانه شافعی را برخی، ساده اندیشانه به عصیت نسبی شافعی و تعلق وی به بنی هاشم نسبت داده اند. بدیهی است این سخن پنداری بی اساس است و حاصل اعتقاد به آن تضعیف و تقلیل مقام والای فقهی و اجتهادی شافعی به انسانی است که آراء و عقاید وی تحت تأثیر تعصبات نسبی وی قرار داشت. به یقین ستایش علی و آل او در اندیشه و شعر شافعی زائیده باور او بود نه برآمده از احساس عاطفی شاعرانه وی یا تعصب خاندانی او. همین باور نیز باعث شد تا محبت اهل بیت در فقه شافعی و نزد شافعی مذهب تبدیل به یک اصل فقهی گردد. این اصل نیز زائیده این فتوای شافعی بود که: اگر مسلمانی در تشهد نماز خویش بر محمد و آل محمد درود و صلوات نفرستد، نماز وی مقبول نخواهد بود.

نتیجه:

امام شافعی، یکی از پیشوایان مذهبی اهل سنت، با بهره گیری از عقلانیت و اندیشه ورزی توانست از مکتب رای محور مدینه که مالک نماینده آن بود و تفکر تبتل ستیز حنبله گریزی به راهی بزند که مذهب آشتی دهنده و میانجی آندو به شمار می رفت. ناگفته نماند که دست یابی شافعی به چنان جایگاهی، حاصل تلاش ها و سفرهایی با انگیزه‌ی علم اندوزی مردی نستوه و خستگی ناپذیر بود که در دامان مادری دانا رشد و نمو کرده بود؛ نیز فضل و دانش او ریشه در ارتباط نسبی با خاندان اهل بیت (ع) داشت. شافعی به حق و مبتنی بر عقلانیت، متون دینی و داده‌های تاریخی بود که سخت بر دوستی خاندان نبوت و فرزندان علی اصرار می ورزید. به طوری که در این ره، از ملامت و نكوهش بدخواهان ترسی به دل راه نداد.

شافعی نه تنها در بعد اندیشه‌ی سیاسی با اندیشه‌های شیعه هم پوشانی و هم خوانی دست، بلکه مذهب فقهی وی نیز در مقایسه با سایر مذاهب اسلامی بیشترین قرابت و نزدیکی را با آراء فقهی مذهب جعفری (شیعه اثنی عشری) دارد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای آگاهی از نسب کامل او بنگرید به:
 ابی بکی، 'حج‌الدین (بدون تاریخ)، ابن‌نصر عبدالوهاب ابن‌تقی‌الدین، طبقات الشافعیة الکبری، طبع علی نفقه ملتزمه مولای احمد بن عبدالکریم القادری المسنی، مصر، مطبعة المسینة المصریة، ص ۱۰۰؛ نیز نگ: ابن‌خلکان، ابی‌عباس شمس‌الدین احمد بن ابی‌بکر (۱۳۶۴ش)، وفیات الاعیان و انباء ابناءالزمان، حققه: عباس عقاد، قم، منشورات الشریف الرضی، ج ۴، ص ۱۶۳.
- ۱- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹هـ)، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۰۲.
- ۲- ابن‌عبدالبر، یوسف (بدون تاریخ)، الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء مالک و الشافعی و ابی حنیفة رضی الله عنهم و ذکر عیون من اخبارهم و اخبار اصحابهم للتعریف بجملة قدرهم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ص ۶۷؛ الخطیب البغدادی، حافظ ابی‌بکر احمد بن علی (بدون تاریخ)، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، بیروت، ج ۲، ص ۵۶.
- ۱- ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۱۶۳.
- ۲- حموی، یاقوت بن عبدالله (بدون تاریخ) معجم الادباء، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، ج ۱۷، ص ۳۸۲؛ موسوی خوانساری، محمدباقر (۱۳۳۶ش)، روشات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ترجمه و مقدمه: محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران، انتشارات اسلامیة، ج ۸، ص ۸۳.
- ۱- أبوزهرة، محمد (۱۳۶۷هـ/ ۱۹۴۸م)، الشافعی، حیاته و عصره، آراؤه و فقهه، مصر، دارالفکر العربی، ص ۱۵.
- ۲- الخطیب البغدادی، ج ۲، ص ۶۳.
- ۳- خطیب بغدادی، در روایتی ۲۰ سال نوشته است، تاریخ بغداد، جلد دوم، ص ۶۳.
- ۱- أبوزهرة، ص ۱۸.
- ۲- الخطیب البغدادی، ج ۲، ص ۶۴.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- برای آگاهی از اسامی اساتید شافعی در مکه، مدینة، یمن و عراق، بنگرید به: شافعی، محمد بن إدیس (۲۲۲۷)، الأم، اشرف علی طبعه و باشر تصحیحه؛ محمد زهری النجار، بیروت، دارالمعرفة، المجلد الاول، الجزء الاول، مقدمة، ص ب.
- ۱۳- ابن‌عبدالبر، ص ۶۸.
- ۱۴- أبوزهرة، ص ۲۲-۲۱.
- ۱۵- ابن‌عبدالبر، ص ۹۵.
- ۱۶- یشین، ص ۳۵۶.
- ۱۷- أبوزهرة، ص ۲۲.

- ۱۸- برای آگاهی از دفاع شافعی از خود و استدلال وی به عدم همراهی با علویان بنگرید به: ابن عبدالبر، ص ۹۶؛ نیز نگاه کنید به: یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۲۷۸-۲۸۷.
- ۱۹- أبوزهره، ص ۲۵.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- الخطیب البغدادي، ج ۲، ص ۶۴؛ أبوزهره، ص ۲۷؛ برای آگاهی از نام دیگر کتاب‌های شافعی بنگرید به: ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۴۳هـ)، الفهرست، ترجمه: رضا محمد، تهران، ابن سینا، ص ۳۸۸.
- ۲۲- السبکی، ج ۱، ص ۲۰۵.
- ۲۳- أبوزهره، ص ۲۸-۲۷.
- ۲۴- مسعودی، علی بن الحسین بن علی (۱۳۸۵هـ)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: یوسف اسعد داغرة؛ بیروت، دار احیاء، ج ۳، ص ۴۳۶.
- ۲۵- نوشته‌اند که حتی هارون معتزله را حبس می‌کرد و از ترویج علم کلام نهی می‌نمود. أبوزهره، ص ۵۶.
- ۲۶- دومین کتاب از مسند شافعی کتاب: الاعتصام بالکتاب والسنه است. بنگرید به: الشافعی، محمد بن إدريس (۱۳۶۹هـ-۱۹۵۰م)، ترتیب مسند الامام المعظم المقدم، روایت ابی بکر احمد بن حسن الحیري و دیگران از شافعی، به کوشش محمد زاهد بن الحسن الکوثری، مصر، مکتبة الثقافة الاسلامیة، ص ۱۹.
- ۲۷- أبوزهره، ص ۳۱.
- ۲۸- ظاهراً مراد گوینده از دیدار رسول خدا در بهشت باید در عالم رؤیا یا چیزی نظیر آن باشد.
- ۲۹- الخطیب البغدادي، ج ۲، ص ۶۹.
- ۳۰- ابن عبدالبر، ص ۷۸. أبوزهره، ص ۱۳۴.
- ۳۱- السبکی، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۳۲- أبوزهره، ص ۴۵.
- ۳۳- ابن ندیم، ص ۳۸۷.
- ۳۴- الخطیب البغدادي، ج ۲، ص ۶۰.
- ۳۵- الشافعی، محمد بن إدريس (۱۴۱۴هـ/۱۹۹۴م)، دیوان الامام الشافعی، جمعه و حقیقه و شرحه: أمیل بدیع یعقوب، بیروت، دار الکتب العربی، ص ۱۵۲؛ موسوی خوانساری، ج ۸، ص ۸۸-۸۷.
- ۳۶- دیوان الامام الشافعی، ص ۱۱۵.
- ۳۷- پیشین، ص ۱۲۲.
- ۳۸- پیشین، ص ۹۳؛ یاقوت حموی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۱۰.
- ۳۹- ابن عبدالبر، ص ۹۱.